

زمین نشین خاطر نمود که میل مزاج بجانب مذہب و مابیش در مشهورتر نیست که تمامی خلایق بر زبان دارند  
 یعنی مولوی سلیم مرشد زاده منرا مسم خاطر ساخت که اگر جناب مذہب و مانی را اختیار فرمایند همه مقیدند  
 این مذہب دو ملک آدم صاحب شمشیر مردمان پانائنامی نگریزی از پیشاور و لاهور و دہلی وغیره تاجیک  
 و از پان گمان بالاکھا چنیائین وغیره تاندر منشی و سورت جناب را امیر المؤمنین و انستہ در کلاب سعادت  
 حاضر خواهند بود پس سببت که اراده فرمایند بر دست ملک و سلطنت آنجا بوجه حسن خواهد شد  
 و غیر خرج و امی دوری جان شاری ما خواهند کرد و فی سبیل اللہ شہید خواهند گشت و دقیقه از وقت  
 فدویت فرو خواهند گذاشت پس بسیار ملحوظ خاطر مبارک باشد که دین مقدمات دینی چه قدر مقدمات  
 ریوی در پرتو بند و بست می یابند جناب تاجیمای بادشاهان سلف ملاحظه کرده اند که چون بند و بست  
 سلطنت را دیدند که بیچوبه صورت پذیر گشت بادشاهان اولی العزم مذہب نوع اختراع نموده مردمان  
 جان نثار بهر ساینده کارای نمایان ظهور آورند و برادریدند از الامرا چنین گفتا و مزاج مرشد زاده موصوف  
 را بر گردانیده معتقد مذہب خویش گردانید که شب و روز در خیال مرشد زاده خیالها دیگر متم گشت و عمل بر قول فعل مولو  
 سلیم اجرامی یافت و او خود در مجلس کوٹای عالیجاہ ہر روز ب نماز نشسته و غلطی در اثبات مذہب مانی بیان ننمود  
 و مسلک اللہ را تحریف و وی و عید ساخت و سالک مذہب در آنجوبی تمام میفہمانید و جابجا خطوطها نوشتا و نائبان  
 خود را آگاہ نمود کہ بفلان تاریخ و روز ہر جا کہ بودہ باشند ہم مذہبان خود را جمع کرده غلو کرده  
 خلقت آنجا را و اطاعت و مذہب خویش در آند ہر چند کہ کاشمشیر بوقوع آید و زنگزند و در بیجا ہم ہون  
 تاریخ و روز مقرری را مقرر کرده بود کہ آن روز مردم بیرونی از ہر ہر جا کہ بودہ باشند اندرون بلکہ  
 در آمدہ کار خود نمایند و حکم خویش جاری سازند اگر کاشمشیر در آید قصور نہ کنند چنانچہ نائبان مولو  
 سلیم از مردمان لاهور و پیشاور و از سپہر خان و از سرداران دیگر نیز کہ در مذہب ایشان بودند قرار داد  
 طلبید کہ بفلان تاریخ و روز با ہم شریک حال کی دیگر بودہ تسمیکہ مقرر یافتہ است بر آن عمل کنند و برینے

قسمهای غلاظت او یاد کرد و در الغرض مشهور تر و زبان زد خاص و عام لمده حمید را یاد داشت که مجموع و با بیان  
 و مولوی مذکور منتظر و زموعه و بودند مهند اکثر مردم اینجا مشهور کرده اند که غلام رسول خان حاکم قنرنگر  
 که لول نیز در پرده شریک و با بیان گشته در تپاری آلات حسب راز توپها و سرب و باروت مصروف  
 بود طرفه اتفاق این شد که در وقت این رازنهان و سرپنهان و این ماده فساد عظیم از منبری بندر بشکر  
 حسین ساگر افت گشته با صاحبان انگریز رسید و ستاد ریزات مهری مولوی سلیم و غیره بدست صاحبان  
 مذکور بگیرد اما چون نیک دریانت نمودند در تحمیر و تفکر افتادند که هر چه اگر شست روز دیگر هم برین سوال  
 میگذشت آفت ناگهانی نماید حال خلقت جا بجا میگردید که بغیر شستن خلقت بی شمار و بی عملی  
 حکام در عین غفلت امر دیگر نموده اند امیر استورٹ صاحب بهادر و کابل حاضر در بار جہانمذرا گشته مفصل  
 کیفیت اینست بعضی حضور پر نور سائید حضور رانیز کمال استعجاب ازین مقدمه بخاطر مبارک در آمد  
 آخر الامر بعد مشاوره تمام چنان مقر شد که جمعیت سرکار دولتند از اعرابان و پلاٹنهای بار و امیران  
 سرکاشیل خانخانان و غیره و جمعی از ان عبس مدبر جنگ و بیار جنگ و محمد نصیب خان و غیره جمعی از ان  
 مدوی و دیگر سرداران قایم خانی و سنت جماعت و غیره بالای کولاه عالیجاه که مسکن و مقام مرشد زاده  
 مسطور بوده رفته از هر چهار طرف در گرفتند قریب بود که پای شمشیر بیان در آید اما مرشد زاده مذکور  
 آل کار خویش را در میزان عقلم خروج بر ساسی خود بنجیده بر طبق حکم حضور پر نور برای رفتن تقلید گو لکنده  
 راضی شده مدبر جنگ و غیره سرداران عبس رانز و خود طلبیده مهلت دو روز خواسته روز سوم  
 نیز در هم با ریح الاول سزیکیزار و دو صد و پنجاه و پنج سوار میانه داخل قلعه مذکور شدند  
 بعد ازین و با بیان راضی مولوی سلیم و دیگران در زندان مسلسل مقید نمودند و از مالک محروسه در هر حال  
 و با بیان بودند همه را گرفته آورده در قید انداختند و نامت دید صاحبان انگریز را تلاش و با بیان  
 بوده احدی را نگذاشتند از آنجا که ایزد تقدس و تعالی مذہب حق را تا ابد الاباد قایم خواهد داشت

هر کس که رخنه در دین محمدی صلی الله علیه و آله و سلم خواهد انداخت بهین منظر و قهر الهی خواهد افتاد  
 الحق ایلوا ولا یلع علیہ فرموده اند معنای چون او تعالی شانه بندگان عالی را از بندگان خود استنباط  
 کرده بهایج سروری و سرداری و فرزانگی و کامرانی سرفراز و ممتاز فرموده است بر کس که خروج بالای  
 برگزیده او خواهد کرد و سیر انجام کار خواهد رسید القصد بعضی مردمان میگویند که مرشد زاده موصوف و شتر  
 ماده را آماده تیز روی و دروزن سلفی ساخته تیار داشته بودند که بوقت ضرورت بکار آرد اما در همه باب  
 العلم عند الله وهو العلیم الخیر انما کما الخیر یحتمل الصدق و الذی بفرموده اند لکن حقیقت  
 امر را بخدای علم و لریم سپرده آنچه بگوش رسید بخبر برد آورد و کیفیت حال غلام رسول خان پسر  
 الف خان مرحوم که یکصد ضرب توپ نوباد وجود بود توپهای سابق تیار کنانیده و هزار بار توپ  
 در خرج باروت صرف نموده و سرب یک اک روپیه از چنیا پین مدراس طلبیده اینک چون حال بهیمنوال  
 باوراک صاحبان انگریز بد ریافت در راه چندی مهلت داده بعد بند و بست مبارک دولت بهادر  
 و فقنا جمعیت پلاطها از کراچی و غیره بر سر کراچی فرستاده سوال نمودند که قلعه را برای ملاحظه صاحبان  
 انگریز که تازه وارد اند خالی کرده دست غلام رسول خان بخود یافته قلعه را خالی کرده در زهره پیله  
 با جمعیت عربان در و دیوار با قریب هشت صد نفر فرود آمد و یکبار جمعیت انگریزی بر سر آنها آمده گول را  
 از توپها سردادند پس فیما بین رومیها و عربان و جمعیت انگریزی جنگ صعب بوقوع آمده هر دو جانب  
 مردم بسیار کشته شدند آخر غلام رسول خان را در میان سوار کنانیده به چنیا پین بردند در اثناء راه  
 چنیا پین خان مذکور بجهت اینکه در میان مذہب صاحبان انگریز خواسته بود که در آید شاید این وسیله باز  
 مراد بر حکومت نشان بر نصیحت آمد و با خوش شده و ششام با دادن گرفت بچود و اون و ششام جمله  
 مذکور که از طرف زن خود که خان مذکور بصرف خویش از راه زبردستی آورده بود و باغ بدل داشت جرم اجل  
 حواله اش نمود که کارش با تمام رسید جان خود را بی نیل مقصود داده ناشاد و نامراد از جهان رفت

معاذ الله معاذ الله بعد از آن تمامی اسباب و کار خانات سالهای سال را مراجع کنانیده نقد سے  
 داخل خزانہ سرکار انگریز باد شد و پس از آنکه در ماه با منقر کرده ماه باه بلا وقت غیر میدهند که همه  
 خوشتر و اندر برادران او نیز بر طبق معمول موجب نامی یابند و آنها که اراده رفتن نزد مادر و پدر و برادر  
 خود نمودند آنها را همه اسباب و زیور و نقد آنها بلا فرحت روانه اوطان آنها ساختند ملک هجده  
 لاک روپیہ وصولی که مانند نمود باد شایسته بود از نامان اندیش کینا قباست فحم داخل سرکار کمپنی  
 کردید پیغام رسول خان تاحال در راه قبول نگردیده و حکومت موروثی خویش است آئند باید دید  
 معینا مبارز اوله با در اینترخواستند بودند که جای دیگر بداند اما حضور پر نور در قلعه محمد نگر که آن هم  
 دولتخانه سرکار است در موقی محل داشتند تاحال تقسیم موقی محل مذکور اند غریبان سرکار و جوانان و غیره  
 و حفاظت و فرمان برداری و چون که پسر هاشم بست بر گاه و بایان از اطراف و جوانب گرفتار آمدند  
 صاحبان انگریز در چهار موقی سین سالگوشل مقرر کرده مولود بهار الحاکم حضور پر نور و خود طلبیده  
 رشید الملک بهادر موقی حضور و اعجاز اوله بهادر و عورشید جنگ بهادر و بی نظیر جنگ بهادر را  
 شریک گوشل از جانب سرکار دولتدار نموده هر روز تا سه ماه حال فرزند افرو و بایان را بدر یافت  
 تمام آورده بسیار کسان را از قید راه کردند و مولوی سلیم رامو دیگر مولویان و اشخاص مخصوصان ایشان  
 تاحال مقید داشته اند که راهی اینها بنظر نمی آید و العیلم عند اللہ انابت ای سنه که هزار و دویست و پنجاه  
 و چهار هجری تا آخر سال مذکور جشنهای سالگوشل حضور پر نور و نور و زردان فرزند و جشنهای شادی کتختالی  
 مرشد زادیها که یکی بازدواج محمد سلطان الدین خان بهادر و دومی در تزویج محمد رشید الدین حسان  
 بهادر فرزندان شمس الامرا بهادر امیر کبیر در آورده و سیومی مرشد زادی نامدار النساء بیگم عبید جهان پرور  
 بیگم صاحب که تجویر حضور پر نور امیر ابوالقاسم قزلباشی امیر نام مرحوم که بختاب معین الدوله سردار جنگ  
 بهادر سر فرزند تزویج در آورده بوقوع آمده از بهر خانه امیر سرکار و ساهاوان ندی پار و غیره سنجیدگی

عبارت از آوردن جواهر و جوهره های عمد با تکلف و جلوس نوبت و نشان و غیره است در وقتخانه بیگم صاحب مهر و جوهره و صوفیه داخل گردید تا مدت مدید در هر هفتاد و بیست و هشتاد و خورمی بار و روز و شب جاری بوده که چشم تماشا نمایان را بسیر تفریح و توشیح زینت داده درین جشنها اکثر اقربا و امیران و منصب داران سرکار بخطابها و منصبها و جواهر و جاگیرت و تعلقات و خدمات معدیگر سرفراز بهای نوبت و جاگیرت و پالکی چهار در سرفراز و ممتاز و شرف گشتند چنانچه از سرفرازندان امیر کبیر محمد رفیع الدین خان بهادر بخطاب عمده الملک و منصبش سزاری چهار هزار سوار و علم و تقاره و نشان و نوبت و جاگیر و جواهر و غیره سربند و محمد سلطان الدین خان بهادر بخطاب بشیر الملک و منصبش سزاری چهار هزار سوار و علم و تقاره و نشان و نوبت و جاگیر و جواهر سربند و محمد بدر الدین خان بهادر بخطاب منظم الملک و منصب پنج سزاری سه هزار سوار و علم و تقاره و نوبت و نشان و جواهر و جاگیر و غیره ممتاز و محمد رشید الدین خان بهادر بخطاب اقتدار الملک و منصب پنج سزاری سه هزار سوار و علم و تقاره و نوبت و نشان و جاگیر و جواهر و غیره نامور و سراج الدوله بهادر باضافه منصب و خطاب سراج الملک و جواهر و بجالی جاگیرت و غیره شرف اندوز گذشت و حضرت خان بهادر بخطاب نخست خان بهادر و باضافه منصب پنج سزاری دو هزار سوار و علم و تقاره و نوبت و بجالی جاگیرت و جواهر و غیره و محمد عظیم خان بهادر بخطاب شاه نواز الدوله و منصب چهار سزاری هزار سوار و علم و تقاره و بجالی جاگیر و جواهر و احمد خان بهادر بخطاب مستقر جنگ و منصب سه سزاری هزار سوار و علم و تقاره و بجالی جاگیر و جواهر سلیمان خان بهادر بخطاب بی بها جنگ و منصب سه سزاری هزار سوار و علم و تقاره و جواهر و جاگیر و محمد خان بهادر بخطاب مختار جنگ و منصب هزار سوار و علم و تقاره و جواهر و همت خان بهادر بخطاب استقامت جنگ و منصب سه سزاری هزار سوار و علم و تقاره و جواهر و جاگیر سرفراز و سربند و سعادت اندوز و محمد برهان علیخان بهادر که سالها بخطاب سبقت آب جنگ باضافه منصب چهار سزاری از سابق و دو هزار سوار و علم و تقاره و

و جواہر و جاگیر قدیم و جدید بہرہ مند و علی اللہ خان بہادر بختاب حیدرالدولہ و منصب پنجہزاری سہ ہزار  
 سوار و علم و تقارہ و نوبت و جاگیر و جواہر شرف و محمد سعید الدین خان بہادر جبارت جنگ بختاب حیات الدولہ  
 و منصب چہار ہزاری دو ہزار سوار و جاگیر و جواہر مہابہی و خلقان بہادر مذکور بھی بختاب عظمت جنگ  
 و دیگر بختاب عزت جنگ و منصب سہ ہزاری مفتخر و صف افکن جنگ بہادر خلیف سلطان میان بختاب  
 سلطان نواز الدولہ و منصب چہار ہزاری سہ ہزار سوار و علم و تقارہ و نوبت و جواہر و بجالی جاگیر ات و  
 تعلقات قدیم و جدید شتر و سیف جنگ بہادر بختاب امجد الدولہ و منصب چہار ہزاری سہ ہزار سوار  
 و علم و تقارہ و نوبت و نشان و جواہر و جاگیر قدیم و جدید مشہور تر و سردار علیخان بہادر بختاب  
 علی یاور جنگ و منصب ہزاری ہزار سوار و علم و تقارہ و جاگیر قدیم مثلاً و جواہر معزز و رونق علیخان  
 بہادر بختاب شاہیار الدولہ و منصب چہار ہزار چہار ہزار سوار و جاگیر و جواہر و یوسف مرزا بختاب  
 ظفر الدولہ و سال شہزادہ با و جاگیر ذات و جواہر و برادران بہادر مذکور کی بختاب اقسام جنگ دیگر  
 بختاب ظفر باب جنگ و سیومی ثابت جنگ و منصب سہ ہزاری ہزار ہزار سوار نام آوردن حساب  
 بختاب مرزا شمس الدین خان بہادر و منصب ہزاری ہزار سوار و شرف باریابی دربار معزز و راجہ  
 او جاگیر بختاب بہادر و منصب بہت ہزاری پنج ہزار و علم و تقارہ و نوبت و بجالی خدات و تعلقات  
 قدیم و جدید و جاگیر ات موردی و جواہر گران بہا سعادت اندوز و راجہ رام پشاد بختاب لالہ بہادر  
 و منصب چہار ہزاری دو ہزار سوار و جاگیر و جواہر ممتاز و راجہ موتی پشاد بختاب کیرت بہادر و منصب  
 سہ ہزاری ہزار سوار و جاگیر و جواہر و راجہ انجمن پشاد بختاب پرتاب بہادر و منصب سہ ہزاری ہزار سوار  
 و جاگیر و جواہر و راجہ بود پشاد بختاب راجہ کرن بہادر و منصب چہار ہزاری دو ہزار سوار و علم و تقارہ و خدات  
 و جاگیر ات و جواہر شرف و راجہ جی رام راؤ بختاب راجہ راجہ بہادر و باضا و منصب پنجہزاری سہ ہزار سوار  
 و علم و تقارہ و نوبت قدیم و بجالی خدات و فائز و بجات و تعلقات و جاگیر ات و جواہر ممتاز و راجہ

بال مکنه خطاب راجه بال مکنه بهادر منصب چهار هزار سی و دو هزار سوار و علم و تقاره و پیشکاری تمامی جمعیت  
 صرف خاص از سواران و پلاثنمای بار و عربان و پیادگان و غیره و دیگر تعلقات لکهار و پیکس سرکار  
 مختار و بجایگزات و جواهر عمده سر بلند و آرای مکنه لعل خطاب راجگی و منصب مناسب و بجالی خدمت  
 عرض و معروض و یوانی و جایگز و جواهر مفتخر و آرای اسونت را از خطاب راجگی و بجالی خدمت و کالت  
 جمعیت عربان ملازم سرکار علاقه دیوانی و تعلقات بهره اندوز و آرای منو لعل خطاب راجه منو لعل سوار  
 و بجالی خدمت و تعلقات و منصب هزار سی هزار سوار و علاقه خانسانانی و جایگزات محلات سرکار و بجایگز  
 ذات و علم و تقاره و سواران و جواهر نامور و آرای رنگ را از خطاب راجگی و بهادری و منصب هزار سی  
 هزار سوار و جواهر و تعلقات و خدات لکهار و پیکس سرکار و علاقه جمعیت پلاثنمای چهارده هزار جوانان  
 بار موسی ریواز درالدوله و سرگردگی سواران رساله ای مهد و میان و دیگر جمعیت عربان و غیره و جواهر  
 سر فرار و سوناجی نپهت خطاب و منصب و بجالی خدمت پیشه سستی دفاتر و غیره صوبجات علاقه راجه  
 ریرایان و مختاری کار خابجات محول ایشان معمر و جواهر سر بلند و آرای چونکی رنگ را از خطاب و منصب  
 مناسب و خدات معمولی و شرف باریابی شبانه روز پذیرائی عرض و معروض در حضور پرنور و جواهر  
 مفتخر و آرای لچین و آن خطاب و منصب و خدمت دفتر و تعلقات عزت اندوز و فرزند سید نورالاصفیا  
 صاحب خطاب قادر جنگ و منصب و بجایگزات و جواهر مهابی و ممتاز و خلف نورالامرا خطاب  
 علی یارالدوله بهادر و منصب چهار هزار سی و دو هزار سوار و علم و تقاره و ولوبت و جایگز و رساله سواران  
 و جواهر و ممتاز حسین و وست خان بهادر رساله الدوله خطاب سالار الملک و منصب پنج هزار سی و دو هزار  
 سوار و علم و تقاره و بجالی تعلقات لکهار و پیکس سرکار و بجایگزات و صفات و جواهر معزز و خلفان بهادر  
 مذکور غلام زین العابدین خان بهادر خطاب اعتصام و جنگ و منصب هزار سی هزار سوار و علم و تقاره  
 و جایگز و جواهر نامور و غلام عسکری خان بهادر خطاب شیر افکن جنگ و غلام حسین خان بهادر خطاب

مشید جنگ و به مناصب سه هزار سوار و جاگیر ذات و جواهر مشرف و برادران نسبتی سالار الملک بهادر  
محمد یوسف علیخان بهادر بختاب دلاب جنگ بهادر محمد عبدالعزیز خان بهادر بختاب انتظام جنگ و  
منصب سه هزار سوار و جاگیر ذات و جواهر اوج پذیر و محمد اصغر حسین ولد حکیم محمد اکبر حسین خان  
بختاب نعیم الدین خان بهادر و جاگیر ذات و بجالی خدمت علاقه منصب داران سرکار سامور و منصب  
دو هزار سوار ممتاز و امیر نواز خان بهادر خلف دولت خان بختاب امیر نواز الملک و به منصب  
چار هزار سوار و بجالی تعلق داری لکوها ای سرکار و قلع داری قلعه شیر و لدرک و قلعه مار و  
و جاگیر ذات و صفات و جمعیت سواران و عربان و بار و غیره و جواهر آبر و پذیر و خورشید جنگ بهادر  
بختاب اعتقاد اول و به منصب چهار هزار سوار و جاگیر ذات و خدمت دار و غل هر کاره ها  
سرکار و جواهر سهره اندوز و وحید اول بهادر لیس قرازی باریالی خاص و عنایت جاگیر و انعام بدست  
مبارک و منصب چهار هزار سوار و بجالی جاگیر قدیم و جواهر معزز و کرم جنگ بهادر ولد بهادر معزز بختاب جنگی  
و منصب سه هزار سوار و جاگیر و جواهر سربلند و میر جوهر علیخان بهادر بختاب سه نواز جنگ و منصب  
سه هزار سوار و بجالی جاگیر قدیم و جواهر مشرف و محمد امام الدین خان بهادر بختاب بهادر و منصب  
مناسب و بجالی جاگیر قدیم ذات و جواهر فقیر و محمد قمر الدین خان بهادر بختاب قطب یار جنگ و منصب سه  
هزار سوار و رساله سواران نام آورد و در باریالی حضور پر نور سپهران سید احمد خان کی بختاب میر امام علیخان  
دویمی میر هدایت علیخان بهادر و سیومی میر سردار علیخان بهادر و منصب مناسب و خدایات و تعلقات  
دیجات و بانگات و غیره و رساله های جوانان بار و جاگیر ذات و باهوار بهادر و جواهر سربلند و دیگر خانزادان  
و منصب داران و امیران و رساله داران و دفتر داران و الهی رات و تعلق داران و از مقربان خدمت محمد  
برهان الدین خان بختاب و عنایات دیگر فایز و شاگرد پیشه سرکار همه از خطابات و جاگیرات و انعامات  
و سرفرازیهایی انواع و اقسام سرفراز که اگر مفصل تجریر آرزو کتاب غلنجه ازین مجموع لفظ آورده شود

نظر بر اختصار کلام محکمات تجرید در آورد و نیز اگر تکلفات و تزک ساختن و طمطراق رسم مهندی و سواری نوشته  
 باظهار آرد موجب تقوی است لهذا فقط بر همین ایما و اشاره صاحبان ادراک بد ریافت آرد که هرگاه  
 در دولت خانه چنین عالیقدر و رو بلندت شاد و بهایا بوقوع آمده باشند پرسیدن تکلفات و اظهار آن  
 دلیل تجلوه نیست البتة تقدیر و تعالی آن منظر اتم افضال خویش را تا مقام جهان و جهانیان قایم دارد  
 که بر سال در هر جشن بجهت افروز لوز و زوسالگره خاص عالم افروز خانزادان قدیم و جدید بنواز شها  
 شاهانه و الطاف گریز سرفراز زیاد درین ایام مهمیت فرجام فرخنده انجام که آرزاه ذی الجرح سلخ  
 ماه مذکور سنه یکزار و دوصد و پنجاه و شصت هجرت است این تاریخ گلزار آصفیه در سال سه و چند ماه تمام  
 رسید و بفضل الهی بادشاه جوان نجات پذیرد سیراب بر سر سلطنت و دولت ابد مدت و کن کمال تزک  
 و طمطراق حشمت و شوکت جلوه افروز جهان و جهانیانست او تعالی شانه تا ابد الا باد و حفظ و حمایت  
 خویش مصنون و مامون دارد این اضعف العباد مؤلف تاریخ مذکور خواجه غلام حسین خان المعروف  
 خان زمان خان خانزاد مورثی دست دعا بجناب کبریا بلند کرده برین بیت که بیت السرد و موفور  
 است اختتام کلام نظام انجام فرخنده فرجام مینماید شعری بود که قایم زمین و زمان به تو باشی و  
 دولت ترا جاودان به آمین رب العالمین و دشمنان این دولت خدا داد روز افزون را همواره  
 در دولت و خواری روز به روز بنیاد آمین آمین آمین از محذرات انجناب تا این زمان کی راحت محل  
 که کلاه خسروی عبارت از آنست و نیز در سنه یکزار و دوصد و چهل و پنج هجرت کبر احداث پل نوبالای  
 جو بار موسی بیرون دروازه چادر گماط که با تمام سحر سورت صاحب کبیل صاحبان انگریز و سی  
 راجه چند لعل همارا به باد بخرچ شهاد و چپزار رویه با تمام در آمد تاریخ بنایش از طبع زاد مرزا عابد بیگ  
 ظهور تخلص منیت قسطون نام الد و شاه آصفیاه به که عدلیش گوی ندیدر گاه به شد چو چکش بر راجه  
 چند لعل به زود سازند پل شام و پگاه به از عقل سحر سورت به پل بنا کرده مثل مهر و ماه به

و نیز تعمیر چارمنار که گویا از سر نو بارایش و سپرایش تمام در آورد و چنانچه ذکرش در آخر احوال سلاطین قلمشایه  
 تخریر آمده است و چاه ها و عمارات دیگر و باغات علیی و ایزد و لغتس و تعالی جلشانه آن مهر سپر سلطنت  
 و کامرانی و آن نیز عظیم برج فلک جهانبانی را از فضل و عنایت خویش و فرزند جگر بندار حمزه عطا فرموده  
 آن دو گوهر دریای حشمت و شوکت و آن دو جوهر شیر شجاعت و کان سخاوت و آن دو شیر میدان  
 جلالت و ایالت کی آفتاب و عالم کتاب فلک سعادت و اقبال که عالم عالم از ذرات نور عالم فرورش  
 هزاران نور نور علی نور نور است یعنی جناب میر تنبیت علیخان بهادر افضل الدوله بهادر آدم الله  
 اقبال و عمره و ویسی باهتاب جهانتاب سپر است و اجلال نیز عظیم برج دولت فلک عرش تمثال که جهان  
 جهان از ضیائے فروغ بخشش مانند تاب باهتاب جلوه گر آئینی جناب میر جهانگیر علیخان بهادر  
 روشن الدوله مد الله عمره و قدره و منزله او تعالی نشانه بفرط الطاف خویش هر دو نیز برین را در حفظ  
 و حمایت خود زیر سایه عاطفت والدین بعبودیت و حشمت سلیمانی رساند بسبب

و عا کرده ام از سر عجز من با فلک گوید آمین ای ذوالمنن

## باب سوم

در ذکر احوال وزیران و امیران و سرداران و منصب داران در بار جهاندار آمیفة و ام اقبال و نیز در احوال  
 فقرا و علما و فضلا و حکما و شعرا و مشاعر ایشان و منجمان و مینی و رمالی و خوشنویسان و حفاظ کامل القرائت  
 شیرین مقال و سرداران قوم افغانان سنت و جماعت و افغانان قوم قایم خانی و مهدوی و تیر  
 اندازان صناعت شعار و برق اندازان قدر نهاد و جموداران قوم عرب و سندی و سکمان  
 و ذکر سرداران سالها و طرز ولایتیان رومی و انگیزی و کندران پلاطینهای بار و خیل توپخانه  
 آتشبار و شترالان برق کردار و خاص برداران قدر انداز و ذکر شاگرد پیشه سرکار و و ائمه داران  
 چو پدران و خدمتکار و فرزان و باریداران و غیره همه ملازمان سرکار فلک اقتدار

ذکر وزراء و امیران سرکار موافق سرور و فتحی

سنه الف عظم الامراء سلطو جاہ معین الدوله مشیر الملک غلام سید  
خان بہادر سراب جنگ فرزند ارجمند و پیل مطلق مختار دولت آصفیہ

نام اصلی اش غلام سید است کہ ہم نام و ہم تاج تولد اوست نسبتش منو شیروان عادل منتهی میشود پیدش  
فرخ نژاد خان در غیر حضرت منقبت آب بختاب خانی و صوبداری بڑا سرفراز گشتہ وقت موجود  
گذشت غلام سید خان بہادر بر کاب فلک انتاب حضرت غفر انہاب حاضر بودہ در معاملہ کشتن جنگ  
مختار موسی بوسی عمدۃ الملک شریک حال ماند پس از آن بدیوانی محالات بڑا و صوبداری خجستہ بنیاد  
اوزنگ آباد شمول عواطف گشت و بختاب معین الدولہ سراب جنگ سرفراز گردید و نیز بخصیہ راوینڈت  
پردمان و کہوچی بہوسایہ پونا و ناگپور رفتہ کارهای نمایان بطور آورد چون مبارز الملک نظر الدولہ  
را توہمی بخاطر راہ یافتہ بجمت استمالت اواز قلو او سہنزل رفتہ از آنجا بچید را آباد آمدہ و خیل مصلحت  
کلی و جزئی گردید و بعد حلت مبارز الملک چون عقل رسا و فہم درست داشت بدیوانی سرکار و ولتدار  
سرفراز گشت و بختاب مشیر الملک و بخصب سہت ہزار سی ہفت ہزار سوار سربند گردید بعد از آن بختاب  
عظم الامراء سباهی شد و در سفر پانچل سمبرہ رکاب مرث زادہ آفاق سکندر جاہ بہادر تا بلقہ سیرنگ  
پٹن سب مہر مٹیو سلطان حاکم آنجا رفتہ بشراکت لارڈ کارنوالس و جنرل حارس و غیرہ سرداران  
انگریز بہادر و ہری پنڈت بہرگیہ باجمیت سرکار عالی و جمیعت انگریزی و جمیعت راوینڈت  
پردمان و غیرہ ترو دنیا مان و کارهای نمایان بطور آوردہ مبلغ یک کراوڑ روپیہ نقد و محالات  
یک کراوڑ روپیہ مثل کراوڑ پوسد ہوٹ و کبھی کوٹہ و غیرہ قلعہ های عمدہ داخل سرکار دولت در آنروز

و نیز صد هزاره جمعیت بهین قیاس لشکر کای کار تقسیم در آورد و با صاحبان اگر موافقت کلی بهم رسانید  
 محکم حکم کارگردانیده داخل بلده حیدرآباد برکاب مرشد زاده موصوف گشت و هم در سفر که راه گذشت  
 خود را انجام کرده بود با و صفا در همون ایام سیف الملک تالی میان خلف او که چراغ و در مانش بوده  
 قضا نمود و او در غم و الم جدایش حرکات جنون میکرد برین هم چون معامله جنگ از خود بوده حضور پر نور  
 حضرت عفو اناب را بعد فاتح سیوم بالای زیبا باغ عفت باغ کوردین داس فرود آید و مخایه فوج فرام  
 کرده خویش را بلاخطاقتس در آورد خود بدولت و اقبال در جلدوی ای خدمت شگرف فرزند جگر بند  
 خود سلیمانجا بهادر را که در آن ایام یک سال بودند معروضه میر عالم بهادر در فرزندیش عنایت فرموده  
 عرت او را تا فلک الافلاک رسانید چنانچه ذکرش مفصل گذشت همند اهر روز و فکر و سی پیش  
 قدمی بوده تا قلبه بیدیر کنان و شکار افکنان با جمیت یک لک سوار و یک سوار و یک پیاده پلاطنها  
 و غیره رسید و از آنجا خبر فوت شدن هماد یوحی سند همیه که شریک غالب و دوست و همبازی دولت  
 و مصلحت بود شنیده نهایت شوش خاطر گشت هر چند دولت را و سند همیه را هموار نمود بدانش نه آمد  
 که تا نا پیر نویس بجز مردن پیش او را امید واری بسیار بدام خود آورده بود و آخر توکل بر کریم  
 کار ساز نموده بمقابله در آمد روز اول داد مروی و مردانگی داوه مظفر منصور گردید چون مفتریان  
 که مخفی با مخالفان در عداوت آن خیر خواه دولت آصفیه برز قلیل ساختگی کرده از عدم کمک و فتور  
 کار جنگ بالعکس ساختند و کار بجای رسانیدند که بیا و اشاره اینها تا نا پیر نویس مجوز آمدن عظم الامرا نزد  
 سوا سی ما و هورا و آقای خویش گردید و اعیان در بار مقرر کرده بودند که چون مشارالیه صبح برای خصیت  
 حاضر در بار حضور پر نور در قلعه کمره شود در اثنای راه حرکات نا طایم کرده بقتل رسانند او هر گاه از اخبار  
 ایشان خبر گذشت جرات ذاتی را کار فرموده یکپاس شب باقیماند و کمال خلف و تحمل حاضر در بار گردید  
 خصیت الضراف برای تصفیه امورات سلطنت که با اهلار مخالفان خود خراب کرده بود از حضور طلبید

تاریخ شریک افغانی در روز شنبه بیستم شهریور ۱۲۰۴

آن ناقباحت فہمان نمیدانند کہ کار از نامزدگی شما باین صورت بالعکس صورت گرفت و گرنہ اگر بفضل الہی  
تقدیر موافق تدبیر میگشت آنوقت تمامی مملکت دکن از دریای نر بہر اتا دریای شور در سر کار و ولتدار  
می آمد جاگیر عظم الامرا میگرددید افسوس ہزار افسوس چرا کہ اسد علی خان بہادر مظفر الملک منصور الدولہ  
بہادر متواتر عرض کنانیدند کہ باقبال خداوندی فتح و بجا رہت اندک کمک بایان برسد و حکم حضور  
علی التواتر بہ نشد و تمام صدور می یافت کہ فلان و فلان کمک مظفر الملک بہادر نمایند و اینسا  
صیر کما چشم پوشی کرده بآن حد رسانیدند کہ بہادر مذکور زخمی شد و منصور الدولہ در میدان جنگ  
زخم ہار برداشته در افتاد و بل خان بہادر با صد و چند حلقہ ای بسیار کردہ لباس سنج شہادت  
پوشید و وزیر خان بہادر بان خورہ بجا روی نہت جان در باخت و معامہ جنگ بالعکس گردید  
مصرع و ای بر جان سخن تا بسنجدان نرسد ہر چند حضور پر نور برای رفتن بہادر معترضی  
نشدہ فرمودند کہ فرود ابا ز بقابلہ برآمدہ خواہد شد آن ننگوار خیر خواہ اندیش بہانت پیش آمدہ  
عرض کرد کہ طلال خاطر نصیب اعدا باشد غلام در عرصہ یک دور روز تصفیہ ایشان کردہ حاضر دربار میشود  
ہرگز قصد دیگر نباید فرمود کہ معالہ خود بخود دست بستہ بر طبق مراد آمدہ است خود بدولت و اقبال  
با چشم گریان عظم الامرا روانہ شکر را و پنڈت پردمان فرمودند چون قیاس کشاکش رسید نا نا پیر  
نویس با پنجہزار سوار گروہ پیشتر با استقبال آمدہ در میان ہر دو سوار ہا شا میانہ اتاد کنانیدہ  
فرود آمدند و با ہم بغلبیری نمودہ نشسته باستفسار خیریت طرفین پرداختند عظم الامرا پیش از ورود  
نانا پیر نویس بقوجدار فیل خود تقید بلین نمودہ بود کہ ہر گاہ فیل سواری نانا پیر نویس برابر و محاذ  
فیل سواری من آمدہ بایستد و خواہند کہ برابر من نشانند تو آنقدر بجیلہ نامعلوم مکت کن کہ فیل تو  
بند شستن فیل او بنشیند فیلبان ہمون طور بعضی آوردانینے در مہرہ اکمال عالی منصبے است  
اول حشر کہ ہر زبان نانا مذکور بر آمد این بود کہ نواب صاحب کڑوڑ و پیر شہا پیر بجا رہت آمد

آنچه که سفت تک روپریا بکار آمد یعنی شما حاجی سید میرا کر و ژور روپریا فرستاده برای شرکت خود از سید و  
 طلبیده بودند و او فوت کرده بکار شما آمد و جهت تک روپریا که با عیان سرکار شما دادیم کارهای نمایان  
 بطور آوردند و سبب سعادت ملاقات جناب گردیدند عظم الامر جواب داد که این هم از اتفاقات روزگار  
 است بعد از آنکه پرنویس گفت که جناب از حضور پر نور اقرار کرده بودند که درین سفر بر پیمان پونا را با یک  
 دیوتی و لوٹا روانه کاسی خواهیم کرد و الحال که معالیه بالعکس شما حالا چه اراده است عظم الامر جواب داد که  
 حالا شما روانه بیت اللہ شریف زاد اللہ شرفها نماید و جواب داد که انشا اللہ تقالی جناب  
 به بیت اللہ شریف دعای بکاسی بخوبی تمام خواهد فرست و ثواب داین حال خواهیم کرد و اما بالفصل  
 چند روز زمان سرکار بوده سیر و طیر و تماشا و تفریح مزاج کنند که اینهم خانه و دوتخانه حضور پر نور است  
 فیما بین نسبت جدی و شیرگی دارند عظم الامر گفت فی الواقعی چنین است و مرا بسیار خاطر جمعیت که  
 بار اهل است و کار اهل بعد سوال و جواب هر دو با هم روانه شکر را و پنڈت پر دمان شدند چون متصل  
 خیر خاص ایشان رسیده هر دو مدار اللہام دست بدست یک دیگر خواستند که اندرون خمیر برودند عظم الامر  
 برد خیر استاده از آنجا پرنویس پرسید که این خمیر کیت و مرا کجا میسند و می جواب داد که این خمیر خاص  
 را و صاحب سری و نت است و جناب را لازم است که ملاقات کرده داخل خمیر خود شوند عظم الامر گفت  
 که ملاقات ایشان بیج سر و کاری نیست ملاقات شما کافیت با این جهت که ایشان اگر تواضع  
 من کنند بهتر و الا از من نیز حرکت نامناسب بوقوع آید و موجب ملال خاطر طرفین گردد پس مناسب  
 همین است که مرا معاف دارند آنرا ندانند که گفت که جناب اندک توقف فرمایند که من اینک حاضر میشوم  
 پس آنرا اندرون خمیر رفتند و هر دو امراتبات فرمایند باز آمده گفت که حالا جناب بلا اندیشه  
 تشریف میسند عظم الامر دست بدست پرنویس با هم در سخن روی خود را بسوی نا نا کرده تالب  
 فزش خمیر رسیده و رفتند و پنڈت پر دمان شده سلام کرد و او همین که برای تواضع تا بزانو

بلند شد عظم الامرا بالای دست راست او آمده نشست و با هم استفسار خیریت نموده پانزدان خصت گرفته روانه گردیده داخل خمیر خوش گشت و از آنجا کوچ کوچ روانه پونا شده در باغ کهنه خراب که مقرر کرده بودند فرود آمده یکبار جوانان بارلمین انگریزی وضع و یکبار جوانان عرب و لایتنی گرد و باغ مذکور برای حفاظت ایشان نشانیده چندین آوایان خدمتکار و فراتر غیره شاگرد همیشه و چند مرد آوایان هم صحبت مثل حافظ یا جنگ و سیمیل یا جنگ و لعل میخان علیخان رحمان نواز جنگ در رفیق یا جنگ را که در آن وقت بی مقدم و بغیر منصب و خطاب بودند جماعتی یکصد نفر مقرر کردند که سوای اینها دیگر هیچکس را اندرون رفتن ندهند و هر کس که بیرون آید یا اندرون رود تلافی گرفته بغیر کاغذ مرقوم چیزی دیگر مخالفت نکند بندگان عالی حضرت عفراناب از قلم که طلب رفتن عظم الامرا به پونا بگوچهای متواتر داخل لده حیدرآباد گشتند و ممتاز الامرا و ارباب شامراج را بر اینان را پیش دست خود کرده متوجه امور آن جزئی و کلی سرکار خود گردیدند و عظم الامرا تا قریب سه سال در همون باغ اوقات خود بسر برد و هیچکس بغیر ایشان نرسید و هیچ صورت رانی با سایر ارباب در آن فهم نم می آمد تا اینکه ایشان در ودعای سیغی شروع نمودند و آب و عاخوانده در میان دخت کویت خشک انداختند باین امید که اگر در عصر است روز این دخت خشک شاخ سبز بر آرد دیگر است روز محنت قوی کرده برادر چار یا نیده بمقصد نولیش کامیاب خواهم گشت پس شروع در خواندن دعا نمود چنانچه در عصر است روز دخت خشک کویت باوصیفیکه چند سال جو بهایش باران خورده بوسیده شده بودند شاخ سبز تر و برگهای تازه تر بر آورده قدرت کامله قادر مطلق جلوه طور در آورد مردانیکه از نیغنی آگاه بودند شکر آبی بجا آورده امیدوار بر آمد حاجات گشتند پس عظم الامرا بادل قوی امیدوار افضال ایزدی گشته ترک حیوانات نموده است روز دیگر بطهارت تمام و صدق کلام چله را با تمام رسانید گویند روزیکه چله ایشان تمام شد یکبارس و زبر آمده و نقاشی هر کاره خبر آورد که سیونت ما و پورا و از بالای بام افتاده

مردند اعظم الامراء الکمال استعجاب شده تحیر مانده نیت و عاخوانی هم همین بود که انقلاب سیرس اینجا شود  
 تا زمانی مگر و که بدون تبدیل حاکم و احتمالات فیما بین اعیان و ارکان صورت را بی با معلوم اول تعالی  
 شانه که بر پیشانی قاورست بر طبق مدعیای ایشان بطور آورد الفقه مجرب رسیدن خبر افتاد نشنا نا نا پهر  
 نویسن دست و پا گم کرده گفت که ای مردمان بدانند که ریاست پونا بعد یکصد سال امروز جواب داد دیگر  
 ای عروج دولت نیست روز بروز در انحطاط و نزول خواهد بود پس همو نوقت سوار پالکی آمده دید که با هو  
 راؤ بالاسی فواره حوض افتاده گلدسته او در پهلوی درآمده تا بجای رسید همون حال در ابر داشته  
 اندرون بروند چون بسیار آواز گریه و زاری و نوحه و پیقراری بگوش او رسید یکبار چشم کشاده به نا نا پهر  
 نویس گفت اینجا چنانچه هسته بودید و شما برآمد الحال بغیرت تمام حکمرانی کند که هیچکس مزاحم حال شما  
 نیست و روح او پرواز نمود نا نا پهر نویس بعد گریه و زاری بسیار شسته تسلیمی مادی و راه و داده و  
 روز و شب غمش او را داشته اینجا که منظورش بود بند و بست آن نموده بوقت که رام از شب آتش  
 داد که احدی را آگاهی نشد و در فکر نشایدن رئیس دیگر شعوا گشت حقیقت اینکه باجی راؤ و چمن آبا  
 از یک در بودند و امرت راؤ از ازا در دیگر بوده و این بر سر پسران راگناخته راؤ عرف راگنوا ند که نا نا پهر نویس  
 این بر سر راؤ قلعه پونا در مقید داشته بلونت راؤ نامی منته خود را باد و هزار سوار بر حفاظت ایشان  
 گذاشته بود و مشهور نیست که مادی و راه و متونی سپرزگرنی بوده چون زاین راؤ برادر زاوه راگنور رئیس  
 پونا بود و اولاد داشت و زن او بوقت کشته شدن او یعنی زاین راؤ حامل بود و دختر زاین  
 کارکنان محل و دخترش راؤ خانه زرگرنی که همو نوقت پسر زاینه بود انداخته پیش را آورده مشهور  
 کردند که زن زاین راؤ پسر زاینه است و او را در مهر پرورش و پرورش پروریدند و بر سر ریاست  
 نشاندند رئیس مستقل ساختند اتفاقاً روزی باجی راؤ رفت بدست خود نوشته مادی و راه و بلونت  
 فرستاد به معنی همون که ما و شما برادیم و ما دشمن دولت شما نیستیم بلکه میخواهم که همراه شما بوده سیر ما کنیم

در مجلس شامی بنام بنیم و در سواری و سهره و غیره همراه کاتب باقیم و تفریح دل خود و سازهیم نه اینکه مار بنیم نیست  
 که دانهها بطور در زمین میکاشتن و چگونه در و میکتند و اگر فی الواقعی با دشمن شما هستیم باید که ملدا قبل رسالت  
 و الایه فکری کنند که ما و شما با اتفاق در یکجا بسر بریم پس رقعده را بصلاح و سعادت بگویند را و که هم از ایشان  
 شده بود با و هورا و ساینه با و هورا و رقعده را خوانده جوایش بدست خط خود نوشته فرستاد و انشا الله  
 تعالی قسیم که نوشته اند بند و لبست آن کرده طلبیده میشود و خاطر خود و حسی از بند چون جواب با صواب  
 به باجی را و رسید از شرط اشتیاق به هر وقت آنانا تا ناکند ان خویش طلبیده رقعده جوابی را بر آورده  
 میدید و خوشحالی با میکرد و تفریح مینمود و خند میگاران نا نا پرنویس که متعین اخبار باجی را و غیره بودند هر گاه  
 اتفاق اشتیاق آن را بر رقعده دیدند با نا نا پرنویس اطلاع کردند و عجب رقعده بدست باجی را و صاحب  
 آمده است که هر هر وقت بکمال اشتیاق آن را بر آورده می بینند و خوشوقت میشوند نا نا نا گفت  
 بهر طور که بدست آید آن رقعده را بمن برسانید تا خوش شود و سازم روزی خند میگاری آن رقعده را به دست  
 نموده دست بدست بدست نا نا پرنویس رسانید او دید که رقعده و تخطی خان ماد هورا و سیر لونت است که  
 در جواب باجی را و نوشته فرستاده اند روز دیگر نا نا رقعده را گرفته حاضر در بارگشته بعد عرض مقدمات  
 بسیار عرض نمود که مهال چیزی به باجی را و صاحب نوشته فرستاده اند و در کدام مقدمه نوشته باشند  
 فدوی را هم خبر باشد ما و هورا و جواب داد که ما را با باجی را و چه کار و چه علاقه که رقعده بازی کنیم باز عرض کرد  
 که البته نوشته باشند اگر رقعده خاص بحسن ملاحظه رسد آنوقت مرخص فدوی صحیح خواهد بود ما و هورا و  
 گفت البته پس نا نا پرنویس رقعده بحسن بدست ما و هورا و داده عرض کرد که فدوی را با پس از آن رگنات را و  
 پیچ عداوت نیست آنها مالک این دولت اند و معارضات تمیک شده است بجناب بهتر بود است  
 و آنها نیز خوب میدانند معتمد رگنات را و اگر نیز ان بند منبری را چو تخته یعنی چهارم این مملکت نوشته  
 داده اند و ستاویز نزد صاحبان اگر نیز موجود است هر گاه اصدی از اولاد او برسد ریاست

یا دخیل کار و بار شود لامحاله انگریزان هم مداخلت خواهند کرد و لهذا فردی میخواهد که سر رشته اتحاد ایشان  
جاری شده و خیال شوند و انگریزان را مداخلت در کلیات و جزئیات ریاست گرد و آئنده مختار اند پس  
بطرف چو بدار و پیده گفت دو هزار سواران چو کی را که حاضر اند حکم رساند که همین آن بر سر بلوت را و رفت  
او را گرفته و قلابه حنبر و خیل نماینده تا مقید باشد را دهور او خواهد بود که این رفته جلی است و خطامن حیان  
آمیخته است که سر مو تفاوت ندارد و من هرگز هرگز نوشته ام و هرگاه تفسیر با ثابت شده باشد باید که  
را مقید نماینده تفسیر بلوت را و چیت که ناحق مقید شود تا ناگفت با فضل سلاح وقت چنین است او دهور  
خاموش گشت و تا نا بر خاسته بخانه خود رفت درین اثنا سواری و سهره شد و او دهور او متواتر  
خواست که خود را از عمارت بیزیراند از دو بلوت آبانای سردار دیگر که در خواهی بود و این دهور او کشته  
مانع قصد او گردید و این خبر چون بنانا پرنویس رسانید او بست نفر خدنگاران خود را متعین با دهور  
را و ساخت که روز و شب نزدیک او بوده در حفاظت و دقیقه فرو گذاشت نکتند روزی که او از بام افتاد  
آن روز در تنگ بازی مشغول بود و وقتاً برخاسته میقتل بام آمده خود را بیزیر انداخت خدمتگاری  
گوشه دهوری اش گرفته کشیده تا چپ دهوری قدری بست خدمتگارانند و او بالای فواره حوض که زیر بام  
بود بر افتاده بهیوش گردید و عجب تنگ بود تا بطور آمد که تمامی غلایین در خود نبودند و هر یک در فکر خویش  
متخیر گشت اعظم الامم امیر و شنیدن این سانحه لعل عابجان را رفته نوشته در کفشن پایش مخفی نهاده  
بشکر دولت را و سندی که از پونا بفاصله کرده فرود آمده بود فرستاد بدین معنی که حالا واقعه  
ناگذیر که بوقوع آمده است تا نا پرنویس را اراده آن خواهد شد که امرت را و بر بند نشانیده مختاری  
کلی نماید که طفل است ز هزار زهارشما که دانای وقت اند و دست استیلا دارند هرگز قبول نکرده باجی را و  
را که سن تمیز دارد و لایق ریاست است بنشانند در نینیه ای بسیار اند و فواید خلق الله و خوب در میزان  
خردنچیده بفهم و او را که آرند که رئیس بخودی خود باشند بدست دیگری گرفتار آئنده اختیار دارند



امورات مقرر می خود نموده برای آوردن باجی را و آوردن لول بهوانی سردار ذوق در متمد خود را مع  
 اسباب جلوس سواری نزد باجی را و فرستاد و تمامی ارکان دولت را حکم کرد که جا بجای جمعیت  
 خود را منتظر طلب سرکار برای نذر باشدند پر سر ام به او باجی را و در پیش ازین از همه کیفیت تجویز  
 کرده تا نا پیر نویس آگاه نموده ایما کرده بود که شما بوقت عرض سواری جلوس بر امروز فردا گذاشته  
 حقیقت حال ما فی الضمیر نا نا دریافت نمایند که از غیب چه بطور می آید پس باجی را و بجز عرض معتد نا نا برا  
 سواری جلوس جوید او که امروز مزاج من از شب بسیار نادرست است امروز نمیتوانم که سوار شوم فردا یا روز  
 دیگر مقرر نمایند تا مزاج ما درست باشد چون مسئله نا نا آمده از سخن باجی را و مطلع ساخت نا نا را یقین شد  
 که پر سر ام با باجی را و آینه این تدبیر نموده و از همه حقیقت آگاه کرده است پس کار از دست رفت  
 و کار در دستخوان میرسد الحال فکر خویش باید کرد و معذرا علاوه برین اینک تا بودن عظم الامراء در باغ پونا  
 گاهی تا نا پیر نویس برای ملاقات ایشان نه آمد روزی دولت را و سندی عالیجاه برای سیر و شکار بسوی  
 صحرائه از متصل باغ فرودگاه عظم الامراء گذشت موافقان عظم الامراء که برای مطیع و منقاد محبت نمودن  
 سندی را و از خطیر از عظم الامراء بخوردند و خیل مزاجش بودند ذکر اسپ هم بابت سوار  
 سیف الملک مالی میان خلف عظم الامراء که پیش بود بار ما پیش دولت را و نجوبی نموده او را شتاق ساخته  
 بودند آنروز که دولت را و از متصل دیو باغ گذشت موافقان مذکور یاد دهبی تازه کرده عرض نمودند  
 که مهراج عظم الامراء بهادر دهبین باغ میباشند و اسپ هم مالی میان نیز در زمین جا حاضر است اگر بگوید  
 قدم ریختن سر ما ایند اسپ مذکور بجا حفظ و بلکه بست و لانی آید چون او در عالمی ابتدای جوانی  
 محمود و شتاق اسپ مذکور بود و با یکس از پیشه نداشت بلاتال را ده نمود و جوانان بار و سیر  
 همه با مجرا بجا آوردند عظم الامراء استقبال کرده بر سر نشانید و اسپ مذکور را با ساز و سر انجام لایق  
 داده خوشوقت روانه نمود بجز رفتن عالیجاه یکایک نا نا پیر نویس نزد عظم الامراء آمده پرسید که

نواب صاحب دولت را و برای چه کار آمده بودند اعظم الامرا جواب داد که اخبار این شما حاضر بودند شاید  
 ذکر اسپهبد شنیده اند برای گرفتن او آمده بودند دیگر هیچ کاری نبود تا ناگفت نواب صاحب برای خدا  
 آنچه نفس الامرت بفرمایند تا تسکین خاطر شود هر چند او انکار نمود تا آنکه از تکرار روز گذشت ناچار اعظم الامرا  
 گفت همایح خیر است راز تهنیت عالیجاه را کسی میتواند که افشاء نماید و خون ناحق خود از دست خویش  
 کند من از زندگانی خود سیر شده ام تا ناچار نویسنده سهمای غلاط و شاد و بمیان آورده چون بسیار  
 الحاح نمود اعظم الامرا گفت هر گاه شما پای اقسام بمیان آورده اند ناچار یک سخن از آن دفتر سخنها میگویم  
 دیگر سخنان بر همین معنی تصور نمایند تا ناراضی شده پرسید آن سخن کدام است اعظم الامرا گفت سخن اینست  
 که فکر شماست بیکر نباشند تا ناگفت چون جناب دوست من مهتد و دانای عصرین هر چه در حق من صلاح  
 وقت باشد بفرمایند در بیخ نکند چرا که دولت را و نظر بر قوت خود با حجابی را و راطلبانیده اند و اعیان دولت  
 شریک ایشان شده قباحه را ملحوظ نمیدارند که دشمنان دولت بر دستاویز پدر ایشان در قابو و  
 کین اند و من تنها تا کجا برسم هر چه در حق من صلاح وقت باشد بفرمایند که دست من بالای دستهای ایشان  
 قوی بود اعظم الامرا گفت صلاح وقت در حق شما همین است که بقله گویند فتنه با ایشان سوال و جواب  
 گفت اگر اینها بطریق مصلحت شما که خیر محض در آن متصور است عمل نموده خاطر خواه بند دولت شما بقسم  
 و اقسام و بیل و نهنگ در نمایند بهتر از اینها که اگر صلاح شما عمل نمایند و بر فکر و تدبیر خود را روند  
 پس بر کدام اعتماد ایشان خاطر جمعی شما باشد باید که شما هم اگر یزان را شریک خود کرده خاموش باشند  
 تا از پرده غیب چه در جلوه ظهور در آید آنوقت صلاح بر مقتضای وقت است و بس تا ناگفت بسیار  
 بهتر تا جناب هم همراه من شریک باشند او گفت ازین چه بهتر پس تا ناچار نویسنده قریب دو پیر شب  
 با جمعیت قلمی خود که دوازده هزار عسب و لایقی بودند روانه کونگ گردید و برای آوردن اعظم الامرا  
 یک سال در مرط را با دو صد سوار محصل گذشت که مشارالیه را بزودی تمام همراه خود آرد در آنجا

ماندن ندیده اعظم الامر نیز همو وقت رقبه دولت را و سنده پیوسته معول علیجان فرستاد که تا پسر نو پیر  
 فراری شد و برای برودن من رساله را خود را با دو صد سوار گذارشته و او تشنه و تمام درین شب تا زینکین یون  
 بسالیف الجبل صبح می گزید و شتاب زودی تمام را در گیرند هر گاه ما و او هر دو متفق بوده ندیدیم خواهیم کرد هیچ از تدا بر  
 شما پیشرفت نخواهد شد و نیز اطلاع به حاجی را و او پرسرام با او نمود و گفت که شما بیکر بجای خود با شتاب  
 که الحال حکم پیر دشمن شما در نجانبست هر چند رساله را تشنه نمود اعظم الامر بجای او گذارند تا اینکه بار طلوع  
 آفتاب نشانهای سواری جمعیت دولت را و سنده پیوسته رساله را در مذکور خود بخود مجرود در دست  
 فرار نمود و عمرها و جوانان با که برای حفاظت اعظم الامر او چونکی و سپهره از سابق اطراف مانع بودند همینکه تا تا  
 فراری شد اینها هم فرار نمودند و همراست رفتند اعظم الامر افرغنت بی مخالفت غیر اختیار خویش کردید چون دولت  
 را و سنده پیوسته با جمعیت خود آمده از اعظم الامر او باره تا پسر نو پس مصلحت نمود او را اصلاح داد که جمعیت  
 و توپخانه جلوی خود بزودی تمام تقاب تا انانین و در گیرند که داخل قلعه کوکن نشود و خود از سنده پیوسته  
 مذکور و حاجی را و او پرسرام با او پروا نگرفت برای تبدیل هوا بیرون پونا در میدان گمانسی ایم کو تو لال  
 خیمه نمودی هزار سوار مخفی در پونا نو کردار شده و یک کر او در رویه از سا بهوان پونا قرض بمرد گرفت  
 مستقر و منتظر وقت خویش گشت چون سنده پیوسته که بر سر تا نا پسر نو پس افتاده در گیرد و هر بان از چهار طرف  
 بمقابل در آمده آنچه ان بنادین با سردانند که دست قوت سنده پیوسته بر سر تا نا افتاد و او داخل قلعه کوکن  
 گردید و سنده پیوسته بیرون پونا فرود آمد طرفه ترا جراتیکه ای چندی نیامین باقی را و او پرسرام به او  
 هم ما اتفاق و سو فر حاجی بهر سیده او را داده کرد که امرت را و او را همراه خود برده قلعه خیمه رفت تا پسر نو پیر  
 را شریک خود نموده با انگریزان موافقت کرده مجموع بالاتفاق امرت را و او را باز بر سر حکومت پونا نشانیده  
 کارهای حاجی را و او دولت را و او عالیجاه را بر هم در هم نایم این خیمه فصل با اعظم الامر رسید و او سبب دولت را و  
 و حاجی را و او ساینده هر دو خوشنود شده گفتند که شما از جمعیت خود مخفی کردید چنان می چکش آید پرسرام بجای او

که صاحب جمعیت بسیار است و لشکر او بر دو گروهی پونا همراهم و مقام دارد و تشکیل نمایند عظم الامرا جواب داد که من  
غریب الیاد در دست شما افتاده بی دست و پا هستم جمعیت از کجا آرم ایشان گفتند که شما جمعیت از بندگان عالی  
ناب نمایند و عرض خود بر پشه زود روانه سازند که هیچکس را خیال اینست در فهم نه آید بجز دشمن این سخن  
قرب بود که عظم الامرا شادی مگر شود همون آن عرض خود روانه حیدرآباد نمودند منتظر وقت  
گشت حضور پر بوزیر بجز خود و در این حکم تیاری جمعیت فرموده بزرگ یک راکه در دو نیم روز از حیدرآباد  
به پونامی آمدند و عظم الامرا فرستادند که بچشم خود دیده مفصل احوال عظم الامرا بعرض رسانند عظم الامرا از  
در و بزرگ خوشتر شده مفصل حقیقت خویش با مقام آورده طلب جمعیت بزودی تمام نمودند بگمان  
عالی میانی مخاطب میران یا جنگ را و محمد سجان خان بهادر را و موسی پیر و فرانسس آورده و بی  
ریور با جمعیت سه هزار سوار و هشت هزار بار اول روانه پونا ساختند و متعاقب ایشان جمعیت بسیار  
قرب شصت هزار سوار و باره را و در راه جمعیت بهادر و سردار الملک گمانی میان و مظفر الملک  
اسد علیخان بهادر و دیگر میران و سرداران و جمعی ازان و غیره همه با پونا ارسال فرمودند و قرب  
هشتاد و یک روپی از قسم شریفها و هون مانیز برای اخراجات جمعیت مسئله نزد عظم الامرا بطبق معروضند  
ایشان با سال در آورده چون خبر و میران یا جنگ و محمد سجان خان بهادر یا سه هزار سوار و بی  
سیون رسید که باعث عدم خرج راه در آنجا توقف نموده اند همون وقت عظم الامرا هندی یک لک  
روپی بنام ساهومی قلعه اوسه باد و بهر کاره خود نزد میران یا جنگ و محمد سجان خان بهادر فرستادند  
که خرج راه گرفته بجناب احتمال خود را در بیجا رسانند و زیاده دخل پونا شد عظم الامرا تا آمدن ایشان  
که وقت قریب به پور رسیده بود از فرط خوری طعام نخوردند منتظر بود که با هم باتفاق بعد مدت  
خواب نمودند هر گاه از دور گرد ساری ایشان نظر آمد بیرون خیمه خود تا رسیدن ایشان استاده میدید  
چون ملاقات شد هر دو امیر بالای قدوش افتاده انگلیسی نمودند و ششستند و خبر خیریت حضور پر نور

آوردند بعد از آن عظیم الامرا فرمود که دسترخوان کشد و طعام حاضر نمایند که بعد مدت دید که یکم کار ساز  
 این روز مبارک نصیب ما فرموده بخوشنودی تمام طعام خواهم خورد و تا خوردن چیز همین کلام او  
 نوبت شد دیگر همه بهتر است بعد فراغت از طعام فرمود که در پهلوی خمیسه من بهر دو جانب  
 جمعیت خود فرزند ایند بعد چند روز موسی پیرو با بشت هزار بار جزار و توپ خانه  
 است باز نیز آمده قوی تر سخت او را نیز بجای مناسب منتهی خویش فرود آورده بدو کت را و  
 سند سپه باجی را و ایام نمود که حساب ایام جمعیت از حضور پر نور آمده و من منتظر حکم شما مبرود و گفتند که  
 جمعیت خود را بگویند که نصف اللیل بچانه پر سرم بجا آورفته احاطه نموده در کینه عظیم الامرا محمد سبحان  
 بهادر و مهران یا خجک و موسی پیرو را گفت که شما هر دو با سواران خود و موسی پیرو با چهار هزار و چند  
 ضرب توپ و نصف اللیل همراه هر کاره با از اندرون رسته شهر پارتا رفته خانه پر سرم بجا و احاطه کرده  
 دستگیر نمایند ایشان مطابق حکم خانه اش را در گرفتند و او بجز دیدن جمعیت اطراف خانه خویش امرت  
 را و راقب خود بر سپه اویان نشانیده خدا و انداز که امرا منتهی محقق روانه لشکر خود که بود و گروهی  
 پونامه پیش فرود آمده بود و دید هر گاه این خبر هر کاره های محمد سبحان خان بهادر بد ریافت آورده  
 به با دره کور رسانید با سپه و قچی تعاقب او نموده در نیم شب یکجا یک بر سر لشکرش افتاد و فصل آورد تمام  
 لشکر او متحیر گدازید چه آفت ناگهانی است غیر از فرار چاره ندید و پر سرام چون دید که در اینجا عمودین بیگار  
 بغیر استحقاق لشکران ملاقات با سپه نمودن و پناه بردن نمیتواند تا چار همون حال در شب تار  
 روانه قلعه خیر گشت محمد سبحان خان بهادر نیز بر باطنی هر کاره داد و ادراک خویش و نیز خبر رسانیدن سوار  
 ایشان که از راه دیگر آمده گفت که دو کس بالای سپه هم رویت بسمت قبله رفتند بهادر مذکور را خبرش  
 رسیده بود که پر سرام با امرت را و بالای سپه اویان روانه لشکر سپه خود شده است بر همون خیال روانه  
 عشقش کرد و دید تا اینجا بوقت صبح صادق پر سرام بجا و بالای دروازه قلعه خیر که اصراری ساکنان آنجا

بیدار شده بود از اسپ فرود آمده برای حاجت استنجاشست و امرت را و اندرون دروازه قلمه مذکور  
 داخل شد که بهادر مذکور با چند سوار خود را بر سرش رسانیده پر سر ام بجای او ستگی نموده که متناقبات  
 بهتض سوار همپای بهادر معزز رسیدند امرت را و خبر گرفتار شدن پر سر ام شنیده از اندرون دروازه  
 قلمه بیرون آمده به محمد سبحان خان بهادر لغت که این تک حرام را سلسل نمایند که مرا ناحی مجیران کرد و ما را  
 پونا رسانند بهادر معزز چشم و سر قبول نموده امرت را و با لای فیل سوار کرده خود در خواصی پیش نشسته  
 با جمیعت خویش روانه پونا گردید و پر سر ام را در میان میان سوار سلسل همراه خود آورده هر دو را پیش  
 عظم الامرا رسانید و او نیز در دولت را و سنده بی فرستاد و آجی را و سنده بسیار خوشوقت شده بهادر  
 مذکور را و بر و طلبیده به کیفیت بالمشافه شنیده انعام معقول دادند آخر کار بجای رسید که هر کس با  
 اگر نقش منظور میشود به عظم الامرا سیگفت و ایشان گرفته میرسانند چنانچه هر ی پنذات بهر کیه را نیز بوقت  
 خوراندن بر بهمان که جمیعت خود را منع کرده بود که امروز کار خوراندن بر بهمان است به حکم  
 برای سلام حاضر نشود معاف است پس در میدان بیرون پونا سی هزار بر بهمن را میخورانید و خود با یک  
 و هفتی بر بنه اجناس خوردنی بست خود به بر بهمان میداد این خبر با عظم الامرا رسیده بدولت را و اطلاع  
 نمود و او اشاره کرد بر طبق آن جمیعت خود فرستاده در بهمن حال زر گرفته حواله دولت را و مذکور  
 نمود بعد از آن عظم الامرا تبیل مقام خود کرده دود کرده و با فاصل پونا خیر خود نمود کسی متعرض  
 حالش نشد متناقبات این متواتر جمیعت بسیار همراه مظفر الملک و سردار الملک گمانی میان و دیگران  
 سرکار آمده لمحق شدند و سی هزار سوار که مخفی نوکر شده بودند علی العموم مشتمل خمیهاش فرود آمده لشکر  
 عظیم هم رسیدند عظم الامرا با از جای بجای دیگر حرکت کرده دود کرده بسوی دریای سیونا می نمود  
 درین اثنا که موتم را و با خطوط مخالفان عظم الامرا در باب مخالفت بهادر معزز موسوم سرداران پونا  
 آمده داخل پونا گشت و از نشان و شوکت عظم الامرا متحیرانند مضمون خطوط آن بود که گذشتن غلامانی را